

جنس حروف قرآن و ارتباط آن با معنا*

□ ابوالفضل خوش‌منش^۱

چکیده

در بررسی‌های ادبی زبان‌ها، پژوهش‌هایی دربارهٔ هماهنگی لفظ و معنا به‌ویژه در شعر و نظم صورت گرفته است. پژوهش‌های مشابهی در زمینهٔ زبان قرآن نیز انجام پذیرفته، اما آنچه کمتر بدان توجه شده است، نقش فیزیک حروف در معنادهی عام و بررسی اشتراکات موجود در این زمینه در میان برخی زبان‌ها و نیز تنبیه به نقش فطرت انسانی به عنوان پایهٔ مشترک ادراک در این زمینه است. مقالهٔ حاضر، از قرآن کریم به مثابهٔ کتاب فطرت انسانی سخن می‌گوید و معنادهی آوایی آن را برای مستمعان زبان‌های مختلف مورد توجه قرار می‌دهد. در تحقیق حاضر، ارتباط فیزیک صوت و معنای آن مورد بررسی قرار می‌گیرد و با نمونه‌هایی از آیات و عبارات قرآن و زبان‌های دیگر تطبیق داده می‌شود. مقاله در پایان، انجام تجزیه و تحلیل علمی صوت قرآن و سنجش داده‌های به دست آمده در معنادهی قرآن را پیشنهاد می‌کند.

واژگان کلیدی: زبان قرآن، فیزیک صوت، آهنگ قرآن، آوامعنائی قرآن.

مقدمه و طرح بحث

بسیاری از متون مقدس روزگاران کهن یا نصوص پیوسته به آن‌ها نظیر اذکار و اوراد آیینی، دارای نوعی از نظم و آهنگ بوده‌اند که آن‌ها را در ذهن و زبان مردمان شیوا می‌ساخته و زمینه تغنی و ترنم به آن‌ها را نزد پیروان پدید می‌آورده است. اذکار مذکور، از این رهگذر در دل معتقدان تثبیت می‌شده و زمینه انس و آرامش ایشان فراهم می‌آمده است. الحان و نغمات دینی به دست‌آمده، پایه و مایه‌ای برای عرض تضرع و کسب بهجت و اهتزاز روحی بوده‌اند.

یسناخوانی و تلاوت اوراد و ادعیه زرتشت، نمونه‌هایی از این ترنمات در روزگاران کهن بوده است (ر.ک: کات‌ها، ۱۳۸۱: ۱۴۹-۱۵۰؛ دورینگ، ۱۳۸۷: ۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۱۳). از طریق مزبور، بسیاری از نغمه‌های دینی به اضافه داستان‌ها، ادبیات عامیانه زمان و خبر درگذشت مردمان به آواز خوانده می‌شد و به اطلاع مردم می‌رسید و در حافظه آنان ذخیره می‌شد (ر.ک: آخته، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۳).

قرآن به عنوان آخرین و تنها آیت ماندگار و بازمانده از سلسله پیامبران، یک «زبان» و از جنس صوت و سخن است. سخن و بیان در انسان، برآمده از منبع مشترک فطرت الهی است و قرآن نیز لسان مبین و زبان «خدای زبان‌آفرین» است.

زبان قرآن و آنچه بدان ملحق شده است، از جمله اذان و مناجات و ابتهالات دینی، در طول زمان، منبع مهمی جهت آفرینش‌های آوایی آهنگین گردیده است که ادامه و تفصیل آن، موضوع مقال حاضر نیست (در این باره ر.ک: خوش‌منش، ۱۳۹۲: ش ۵۵). آنچه این مقاله در پی آن است، این است که قرآن به مثابه یک متن مقدس مصون از هر گونه تغییر، متنی است آهنگین و اگر کسی این متن و لسان منحصر به فرد را به خوبی استماع کند، در آن مایه‌های فراوانی از شیوایی شیوه و هماهنگی لفظ و معنا خواهد یافت؛ امری که یکی از اسباب رواج سریع قرآن و ارائه آن به جهانیان در قالب «ذکر میسر» «وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر/ ۲۲) در طول و عرض تاریخی و جغرافیایی شده است.

هر زبانی، موسیقی و آهنگ خاص خود را داراست که از ترکیب خاص حروف و کلمات آن در دستگاه تکلم گویندگان پدید می‌آید. بررسی آهنگ زبان، از شاخه‌های مطالعات زبانی در دنیای امروز است و بررسی و تحلیل آهنگ زبان قرآن نیز به نحو اخص و به دلیل ماهیت خاص وحیانی و آسمانی که این زبان بدان برگزیده و ممتاز است، به این موضوع ویژگی خاصی می‌دهد.

این وجهی مهم از فطری بودن زبان قرآن است. با تکیه بر چنین موضوعی می‌توان الفاظ و عبارات قرآنی را به بسیاری از علاقمندان گوینده به زبان‌های دیگر عرضه کرد و راهی هرچند بدایتاً باریک، اما زنده و مستقیم را میان آنان و زبان وحی گشود. روشن است که مزیت چنین نگاه و دقتی به متن قرآن - و نه بر روی دیگر متون مقدس و دینی - اصالت عینی و وحیانی قرآن و شعبه‌ای از تدبر در این آیت بزرگ الهی و توجه به معانی آن است.

مقاله این پرسش را طرح می‌کند که آیا میان لفظ و معنا ارتباطی خاص وجود دارد؟ این ارتباط به چه صورت است و از چه راهی باید این ارتباط را مد توجه قرار داد؟ این ارتباط در مورد قرآن کریم چگونه است و چنین بررسی‌ای حاوی چه فوایدی می‌تواند باشد و در این زمینه چه پیشنهادی می‌توان ارائه کرد؟

پیشینه بحث

تا جایی که نگارنده می‌داند، به موضوع مورد بحث مقاله حاضر به صورت پژوهش مستقلی پرداخته نشده است؛ بلکه ویژگی‌های آهنگین زبان قرآن و نظام‌هنگ و ائتلاف لفظ و معنا، مد نظر شماری از نویسندگان واقع شده است که بحث حاضر نیز از بطن مباحث مورد اشاره درمی‌آید و لازم است به عنوان یکی از شاخه‌های مهم آن مورد بررسی قرار گیرد.

نگارنده کوشیده است در این زمینه و برخی ابعاد آن، نوشته‌هایی را به دست دهد. از جمله دو مقاله درباره ظرفیت‌های زبان قرآن و فطری بودن این زبان و نیز نظام‌هنگ آن (ر.ک: خوش‌منش، ۱۳۹۲: ش ۵۵/۳۱-۵۶؛ همو، ۱۳۷۷: ش ۲۰: ۱۳۷۹؛ ش ۲۵: ۱۳۸۱؛ ش ۳۳) و نیز کتابی با عنوان درآمدی به ظرفیت‌های فرهنگی و هنری زبان قرآن (همو، ۱۳۹۳).

عالمی بزرگ در ریاضی و موسیقی و لغت به‌سان خلیل بن احمد فراهیدی، به تدوین فرهنگ لغت و تدوین و تنظیم واژه‌های عربی دست یازید و آگاهی وی از موسیقی موجب نگارش کتاب *النغم* و پایه‌گذاری علم عروض گردید.^۱

از کوشش علمای زبان عربی مانند خلیل بن احمد، سیبویه و ابن جنی در بررسی آواهای لغوی همواره به عنوان یکی از دستاوردهای مهم در مطالعات مربوط به زبان عربی یاد می‌شود. کسانی که در زمان حاضر به مطالعه آواهای عربی سرگرم هستند، به کتب تجویدی که دربرگیرنده بررسی‌های آوایی عربی‌اند، توجهی نشان نمی‌دهند. این حالت باعث شده است که مطالعات مورد اشاره، مطالعاتی مهمل با منشأی مجهول باقی بماند و دروس آواشناسی زبان عربی در دنیای معاصر، از این مصادر غنی و اصیل دور افتد (قدوری حمد، ۱۴۰۶: ۵).

در میان رهیافت پیشینان در موضوع مورد بحث ما و توجه به اندام‌های گفتاری آدمیان در تلفظ آواهای قرآنی و معانی پدیدآمده از آواها، می‌توان به این سخن سیوطی اشاره کرد که «الم» در آغاز سوره بقره را به ترتیب، حاصل از سه حرف حلقی، لسانی و شفوی می‌شمارد و نتیجه‌ای نیز از این ترکیب و ترتیب می‌گیرد (ر.ک: سیوطی، ۱۴۱۵: ۲/۲۴۴).

قرآن، کتاب فطرت

زبان نزد آدمی، پدیده‌ای است فطری و قرآن نیز کتاب دین حنیف و دعوت به فطرتی است که خداوند، جهان و آدمیان را بر اساس آن سرشته است. باطن و محتوای این زبان، با نیازهای عموم آدمیان همخوان است و در ظاهر نیز هماهنگی‌های مختلفی را با فطرت زبانی در سیمای آن می‌توان دید که آن را نزد عموم انسان‌ها مقبول می‌سازد. فطرت از ریشه فَطَرَ به معنای شکافتن است و بعدها معنای آفرینش را نیز گرفته

۱. برای دیدن شرحی از جهد فکری و علمی او در پرتو تحلیل‌های جدید زبان‌شناختی، ر.ک: منظمة الامم المتحدة للتربية والعلوم والثقافة (یونسکو)، ۱۹۹۱: ۳۶۷-۳۹۲؛ فرید عبدالله، ۲۰۰۸: ۳۲-۳۴. نیز برای آگاهی از توجهی که او به موضوع مورد بحث ما نشان داده است، ر.ک: سیوطی، ۱۹۹۸: ۵۱/۱؛ انیس، ۱۹۸۰: ۶۶.

است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵/۵۵). وزن واژه فطرت (فَعْلَة) بر چگونگی وقوع یک فعل دلالت دارد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/۴۳۸). مراد از فطرت، معماری واحدی است که بر سراسر هستی حکم فرماست و از آفتِ اختلاف و تبدیل، مصون و محفوظ مانده است. فطرت آدمی به خودی خود، زمینه‌ای پاک و درخشان است که بندگان خدا با آن زاده می‌شوند و تا جایی که «کشش‌های» زندگی خاکی - به هر دو معنای مثبت و منفی کشش‌ها - اجازه دهد، بر اساس آن می‌زیند.

گفتمان فطری دین مورد تأکید اغلب تفاسیری است که در دهه‌های اخیر با رویکرد آوردن قرآن به متن جامعه نگاشته شده‌اند. چنان که تفسیر المیزان بارها دین را مطابق فطرت شمرده و اساس پذیرش و اثر دین را فطرت انسانی شمرده و از آن با تعابیری همچون فطرت، فطرت انسانی، فطرت سلیم و مانند آن یاد کرده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳/۹۲، ۱۸/۳۶، ۲۳۶ و ۲۰/۲۲۴ و ۲۲۶). از نظر علامه، دین قیّم همان دین فطری است (همان: ۹/۱۱۵) و همین وجه فطری دین است که برای عقول ساده عموم افراد و حتی افراد غیر مؤمن مورد فهم است (ر.ک: همان: ۱۳/۱۸۵). دین فطری همان کلمه توحید (همان: ۲/۶۸) و فطرت، حایز نقشی بنیادین در خطاب و عملکرد دین است (برای دیدن نمونه‌های بارز، ر.ک: طالقانی، ۱۳۵۰: مقدمه و ۱/۱۲۹-۱۳۱، ۱۷۶ و ۱۹۱). اقامه وجه برای دین قیّم - که آیه ۳۰ روم از آن سخن می‌گوید - عبارت از توحید حق و حق توحید است که فطرت و عقل و شرع آدمی، یکی پس از دیگری و هر یکی یاریگر یکی دیگر، آن را می‌پذیرند و اختیار می‌کنند (صادقی تهرانی، ۱۴۱۰: ۲۳/۱۹۴).

همگامی و هماهنگی قرآن کریم بلکه حضور شاخص آن را در گفتمان فطرت جهانی، تنها در محتوای قرآن نباید جستجو کرد. بلکه مطالعه اتلاف ظاهر قرآن را در جنبه‌های صوتی و آوایی آن نیز باید مدنظر داشت و در این زمینه به انجام مطالعات و پژوهش‌های لازم پرداخت.

در این لسان مبین الهی، شیوه‌هایی به کار گرفته شده تا آن را بر زبان‌ها روانی و در گوش‌ها شیوایی بخشد. برخی از این شیوه‌ها عبارت‌اند از:

دقت در گزینش کلمات، تا کلمات به سان تیری به هدف معنا اصابت کنند؛ ایحاء و الهام‌گری و خاصیت برانگیزندگی معانی پیرامونی، چندان که بر زبان راندن یک

کلمه، برانگیزنده آن معانی در شعاع پیرامونی کلمه یا عبارت باشد؛ حسن تألیف، وضوح ترکیب و قوت تعبیر و سرانجام هماهنگی لفظ و معنا (ر.ک: المنصور، ۱۳۷۶: ۱۵۶-۱۵۸).

آهنگ حروف و موسیقی سخن

این نکته‌ای روشن است که حروف با مخارج خود از هم تمیز داده می‌شوند. مخارج حروف، زائیده خواص فیزیکی آن‌هاست و از همکاری بخش‌های مختلف دستگاه تکلم پدید می‌آیند. همچنین نحوه همکاری و چفت شدن بخش‌های مزبور با یکدیگر برای پدید آوردن حروف و ادای آن‌ها متفاوت است. نیرو و هوایی که برای تولید صدای این حروف آزاد می‌شود، یکسان نیست و مجموع این موارد نمی‌توانند با موضوع معنادهی الفاظ و عبارات پدیدآمده از حروف بی‌ارتباط باشند. همچنین هنگامی که از موسیقی فطری سخن گفته می‌شود، به طور طبیعی در آغاز، دستگاه صداسازی مورد التفات واقع می‌گردد که به صورت خدادادی در بدن همه انسان‌ها تعبیه شده است. این دستگاه مشترک در میان انسان‌ها، پایه «اشتراکات فطری» و «جهانی‌های زبانی»^۱ را رقم می‌زند. این موضوع ما را به بررسی یک موضوع اساسی دیگر می‌کشاند:

خواص فیزیکی اصوات

موسیقی سخن یا موسیقی آوایی، از تألیف اصوات پدید می‌آید که دارای خواص فیزیکی و موسیقایی مختلف است. حروف بر اثر خاصیت فیزیکی به دسته‌های مختلف قابل تقسیم‌اند و می‌توان در تقسیم‌بندی‌های آواشناختی جدید، میان حروف صامت چند گروه اصلی را تشخیص داد:

۱. حروف انسدادی: ق، ک، گ، ت، د، ب، پ؛

1. Linguistic universalis.

۲. حروف انقباضی که خود به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱-۲. حروف سایشی مانند: ه، خ، ش، ژ، س، ز، ف، و؛

۲-۲. حروف روان مانند: ل، ر؛

۳-۲. حروف غنه یا خیشومی مانند: ن، م (ذوالنور، ۱۳۷۳: ۷۵-۷۶؛ برای دیدن وصف این

حروف در تجوید، ر.ک: ستوده‌نیا، ۱۳۷۷: ۳۰ و ۷۴).

هر دسته از این حروف می‌تواند تأثیری بر خواننده به جای بگذارد. این تأثیر هنگامی محسوس و مؤثر بلکه هنرمندانه خواهد بود که برآمده از ترکیبی موزون و متناسب با معنای سخن باشد.

از دیرباز ترتیب ادای حروف در دستگاه تکلم، مدّ توجه ادبا و زبان‌شناسان بوده است. سیبویه ترتیب حروف را این گونه ذکر کرده است: «ء/ه/ع/ح/غ/خ/ک/ق/ض/ج/ش/ی/ل/ر/ن/ط/د/ت/ص/ز/س/ظ/ذ/ث/ف/ب/م/و».

ابن سینا قریب همین ترتیب را آورده و تنها برخی حروف را جابه‌جا کرده است: «ء/ا/ه/ع/ح/خ/غ/ق/ک/ج/ش/ض/س/ص/ز/ط/ت/د/ث/ذ/ظ/ل/ر/ف/ب/م/ن/و/ی» (ستوده‌نیا، ۱۳۷۷: ۱۹).

برای تعیین مکان حروف، علائم مشخصه‌ای نیز تعریف شده است. نوآم چامسکی و هال شس علامت در این باره ذکر کرده‌اند (Ladefoged, 1982: 246).

ارتباط فیزیکِ صوت و معنای آن

در یونان باستان کراتیلوس^۱ - که طبیعت‌گرا بود- باور داشت که همهٔ واژه‌ها با مفاهیم خود رابطه‌ای طبیعی دارند. از نظر او این رابطه در بعضی از واژه‌ها آشکار است و افراد عادی هم آن را درمی‌یابند که از این قبیل می‌توان به واژه‌های «کوکو، میومیو، شُرْشُر و جرینگ» - که بر صدای فاخته، گربه، ریزش آب و شکستن شیشه دلالت دارند- اشاره کرد. در بعضی دیگر از واژه‌ها، رابطه طبیعی نیست که در این زمینه باید نگاهی تحلیلی

1. Cratylus.

و تأویلی را به کار گرفت. از این نوع می‌توان واژه «پَر» را نام برد که از صدای به هم خوردن بال پرندگان تقلید شده است یا واژه «زنگ» که پژواک صدای جرس و نام دیگر صدای آن است و به صورت zing و ring هم حکایت شده است؛ یا واژه «لک‌لک» که از صدای به هم خوردن نوک این پرنده تقلید شده و فرهنگ‌ها آن را «لق‌لق» نیز ضبط کرده‌اند و گروهی از عرب‌زبانان نیز این پرنده را به این صورت می‌نامند. نظر اخیر از سوی ارسطو رد شد و او بدین سو گرایید که رابطه لفظ و معنا رابطه‌ای قراردادی است. وی تفاوت واژه‌های زبان‌های مختلف را دلیل بر قراردادی بودن دلالت لفظ بر معنا شمرده است (وحیدیان کامکار، ۱۳۷۳: ۹-۱۰).

اما وجود ارتباط میان لفظ و معنا بعدها مورد تصریح دانشمندان اسلامی و ایرانی قرار گرفت. ابن جنی وجود مناسبت میان لفظ و معنا را موضوعی شریف می‌شمارد که خلیل بن احمد و سیویه نیز بدان توجهی نشان داده و اکثر اهل لغت آن را پذیرفته‌اند (سیوطی، ۱۹۹۸: ۵۱/۱؛ نیز ر.ک: انیس، ۱۹۸۰: ۶۶). سیویه، ابوعلی فارسی، سیوطی و میرداماد از دیگر دانشمندان معتقد به این موضوع‌اند (وحیدیان کامکار، ۱۳۷۳: ۱۰). سیوطی بابتی از کتاب *المزهر* را به این موضوع اختصاص می‌دهد. دکتر حسن حسن جیل وجود چنین رابطه‌ای را منکر است، اما در عوض دکتر ابراهیم انیس در کتاب *دلالة الالفاظ*، بابتی را با عنوان «استیحاء الدلالة من الالفاظ» می‌گشاید که نگاه مثبت او به ارتباط و ائتلاف میان لفظ و معنا، از همین عنوان اخیر آشکار است (ر.ک: انیس، ۱۹۸۰: ۷۵).

بعدها کار در این زمینه تا جایی پیش رفت که برخی سنت‌گرایان اروپایی، معنا را به صورت بدیهی، «روح» نهفته در «جسم» واژه‌ها تلقی کردند. نوگرایان البته چنین تلقی‌ای را گرفتار آفت افراط شمردند (کامری و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۲) (مقاله ویوین لاول، «تاریخ زبان‌شناسی»: ۵۲-۱۱۰).

اگر تلقی و تمثیل «روح» نهفته در «جسم» قرین افراط باشد، واکنش گروه مقابل نیز در بند تفریط خواهد بود. اینکه آدمی برای بیان واژه‌ای که مفهومی سخت و دشوار دارد، حروف سخت و خشن را به کار می‌گیرد و برای بیان مفهومی نرم و لطیف، از

حروفی متناسب با آن بهره می‌برد، اصلی روشن و سهل‌القبول است. در همه جای دنیا پذیرفته شده است که شخص در زبان اشاره‌ای برای ادای مفهوم باز کردن، انگشتان دست خود را به صورت مخروطی باز می‌کند و برای مفهوم بستن، آن را می‌بندد و همین حالت برای لب‌های وی رخ می‌دهد؛ به این ترتیب که اگر او بخواهد از مفاهیم باز و بسته شدن بگوید، لب‌های وی حالت باز و بسته شدن پیدا کنند. باری، این امر اختصاص به زبان و ملیتی خاص ندارد و تجویلی در میان واژگان مختلف ملل، بر این موضوع صحه می‌گذارد و نمونه‌هایی از این واژه‌ها در مباحث آتی ذکر خواهد شد.

به گفته ابراهیم انیس، ما ابتدا الفاظ را آن گونه که به ما می‌رسند، دریافت می‌کنیم و شمار زیادی از آن‌ها را که طبق نظمی معین تشکیل شده‌اند، در ذهن خود ذخیره می‌سازیم. در این صورت، آدمی تابع الفظی می‌شود که آن‌ها را کسب و ذخیره می‌کند و از نظام موجود در میان آن‌ها و نیز بافت و ترکیب آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. این اشتراک در تأثیرپذیری در محیط‌های مشابه و نزد اهالی فرهنگ‌های نزدیک به هم دارای کثرت و فزونی است. در این حالت، حتی ساخت ارتجالی یک واژه، ذهن‌ها را به سوی لفظ معروف دیگری می‌برد که در پاره‌ای حروف یا حتی صفات آن حروف با لفظ مورد نظر دارای تشابه یا تقارب است. درباره نحوه پیدایش چنین حالتی، دو قول وجود دارد. یکی اینکه زبان‌دان با توجه به اندوخته واژگانی خود و ربط قوی بین واژگان معینی که ذخیره کرده و بین دلالات آن واژگان، پی به معنا و مفهوم واژه مورد نظر می‌برد؛ دیگر اینکه ربطی طبیعی بین الفاظ و معانی آن‌ها وجود دارد. اگر در این دو قول دقت کنیم، خواهیم دید که بین آن‌ها تباین ذاتی وجود ندارد (انیس، ۱۹۸۰: ۷۵-۷۸).

تأثیرات آوایی حروف در معنادگی

پاره‌ای از تأثیرات معنای پدیدآمده از برخی حروف هجا با توجه به خواص فیزیکی این حروف، به صورت ذیل قابل ذکر است:

حروف شفوی: سه حرف «ف، ب، و» که با لب ادا می‌شوند و راه اصلی هوا را در دستگاه تکلم می‌بندند و باز می‌کنند، حضور شاخصی در واژه‌هایی دارند که با مفهوم

باز شدن مرتبطاند. در این زمینه می‌توان مثال‌هایی را از زبان‌های مختلف ذکر کرد. در قرآن کریم: «فَتَحَّ، فَسَحَّ، فَسَخَّ، فَصَحَّ، فَصَلَّ، وَسِعَ، فَتَقَّ، فَسَقَّ، فَسَّرَ، فَجَّ، فَجَوَّ، فَجَرَّ، فَطَرَ، فَضَّ، فَصَمَّ، فَفَرَّ، فَفَرَّقَ، فَلَقَّ، فَلَحَّ، فَفَرَّ، فَجَّ، فَجَوَّ، فَوْرَ، فَوْضَ، فَوَهَّ؛ و در زبان‌های دیگر: ouvrir, fendre, vaste, vide, vacant (فرانسه)؛ open, wide (انگلیسی)؛ ffnen, aufmachen, aufdrehen (آلمانی).

روشن است که برخی از الفاظ بالا با یکی از صامت‌های شفوی آغاز می‌شود و پاره‌ای دیگر با مصوت‌هایی که همچنان منتهی به صامتی شفوی می‌شود (در این باره همچنین ر.ک: نجاریان، ۱۳۸۵: ۵۸).

برخی از استعمالات قرآنی ریشه‌های بالا در این عبارات قرآنی، قابل رؤیت است:

- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ (فتح / ۱)؛

- ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ (انبیا / ۳۰)؛

- ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوُرَعْنَ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ﴾ (کهف / ۱۷)؛

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (مجادله / ۱۱)؛

نیز مثال آیه ۶۳ سوره شعرا در سطور آتی که دو ریشه «فلق و فرق» را با هم در برمی‌گیرد.

در فارسی نیز هر دو فعل بستن و باز کردن و بُن «بند» و اسم آن در زبان‌های مختلف همچون آلمانی، افغانی، انگلیسی، اوستایی، ایرلندی، ایسلندی کهن، ایتالیایی، پارسی باستان، پهلوی، دانمارکی، سانسکریت، سوئدی، فرانسه، گوتیک، لاتین، لیتوانی، نروژی، هلندی و یونانی (ر.ک: آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۳۳).

گاهی در قرآن، پاره‌ای از این واژه‌ها با در حروف درونی خود با یکدیگر مقلوب و جابه‌جا نیز می‌شوند، در عین حالی که حرف نخست ثابت می‌ماند. ما در اینجا ریشه

۱. روشن است که آغاز تلفظ برخی از این افعال و «تصویت» لفظ آن‌ها مانند open, ouvrir, offnen و دیگر نمونه‌هایی که در اینجا ذکر نشده‌اند، با مصوت است. اما حرف صامت اصلی، همچنان یکی از حروف شفوی (p, v, f, ...) است. برای یافتن واژگان فوق و ریشه‌ها و تبدلات بین‌زبانی آن‌ها از جمله از فرهنگ‌های ذیل بهره گرفته شده است: Delas, 1981: 432; Bloch, 1964: 452; Onions, 1983: 628.

«فلق» و برخی ریشه‌های مرتبط به آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

ابن فارس در *فقه اللغة*، منبع اصلی این مطلب را ذکر نکرده و ارجاعات ذیل برای مراجعه بیشتر است. وی ابدال را تبدیل حروف و قرار دادن حرفی به جای حرف دیگر شمرده و می‌افزاید: چنین چیزی از سنن عرب و امری کثیر و مشهور در زبان است و علما در این باره به تألیف کتب پرداخته‌اند. وی سپس در باب ابدال به ذکر مثال‌هایی از جمله آیه «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْجُرْعَةَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» (شعراء/ ۶۳) می‌پردازد و می‌گوید: لام و راء [به سبب تقارب مخرج] دو حرف متعاقب‌اند که به جای یکدیگر آمده‌اند؛ یعنی بر حسب قاعده، باید بخش دوم آیه به صورت «فانفلق فکان کلّ فلقی کالطود العظیم» می‌آمد (ابن فارس، ۱۴۱۸: ۱۵۴) و به روشنی نیز می‌بینیم که در سوره بقره، برای شکافته شدن آب در همان داستان موسی *إِنفَلِقْ* فعل «فلق» به کار رفته است: «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَمْجِنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره/ ۵۰) (در این باره نیز ر.ک: صادقی، ۱۳۸۵: ۴۸/۲۲؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۱۴۷/۱۹؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۲۷۹/۶).

در تفسیر دیگری ذیل ریشه «فلق» همچنان آمده است: «فلاح» شکافتن و پیشرفتن و رستن، «إفلاح» کوشش برای این‌هاست. ماده‌ای که حرف اول فاء و دوم لام است، برای همین معانی است چون «فلغ، فلیخ، فلیح، فلیق»... همه این‌ها اشارات لطیف و استعاره ترکیبی است که ماده سیال طبیعت و تلاش انسان را برای رستن از امواج آن می‌نمایاند (طالقانی، ۱۳۶۲: ۶۲/۱). حال می‌توان ریشه دیگری را فرض کرد که حرف فاء در میانه آن به کار رفته و همچنان با موضوع انفتاح مرتبط است: ریشه «نَفَخ» که ریشه‌های «نَفَح، نَفَس، نَفَث، نَفَس و نَفَر» که همگی قریب به آن، در آیات مختلف قرآنی با اختلافاتی معنایی و لفظی تدریجی و محدود به فراخور حال و مقام به کار رفته‌اند:

- «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران/ ۴۹)؛
- «وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (انبیاء/ ۴۶)؛
- «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر/ ۱۸)؛
- «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (فلق/ ۴)؛

- ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخِمْانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ (انبیاء / ۷۸)؛

- ﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (توبه / ۴۱).

حروف انفجاری شدید با مفاهیمی خشن همچون شکستن، زدن، کشتن، کندن، فشردن و مانند آن مرتبط است.

ریشه‌های قرآنی: «قتر» (تنگ گرفتن)، «قدر» (تنگ گرفتن)، «قدد» (دریدن)، «قتل» (کشتن)، «قرض» (بریدن)، «قطع» (قطع کردن)، «قمع» (کوبیدن)، «قسط» (جدا کردن)، «قسَم» (بخش کردن)، «قَصَص» (قطع کردن)، «قصد» (کوتاه کردن)، «قصر» (کوتاه کردن)، «قرع» (کوبیدن)، «قَطَّ» (قطع کردن)؛

برخی استعمالات قرآنی:

- ﴿أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْطُرُ الرَّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (روم / ۳۷)؛

- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَيسُرُّوهُمْ وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (فرقان / ۶۷)

- ما استعمال دو ریشه «قتر و قدر» را در کنار هم در این آیه، با اندکی تحول معنایی در ریشه «قدر» می بینیم: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره / ۲۳۶)؛

- ﴿وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ﴾ (حج / ۲۱)؛

- ﴿لَوْ كَانُ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَنْكُمْ الشُّقَّةُ﴾ (توبه / ۴۲)؛

- ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (نساء / ۸)؛

- ﴿أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ (نساء / ۳۳)؛

- ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ* وَقَصِينَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَهُ هُوَ لَاءٌ مَقْطُوعٌ مُصْحِحِينَ﴾ (حجر / ۶۵-۶۶).

فارسی: تبدلات میان حروف «ق، ک و ح» در زبان‌های مسما به سامی و هندواروپایی حدیث درازدامنی است (در این باره رک: صادقی، ۱۳۸۵؛ نیز: ابن القفطی، ۱۳۴۷: ۲۷۳). حرف «ق» در زبان فارسی وجود نداشته و برای آن از حرف نزدیک به آن، یعنی

حرف «ک» استفاده شده است. کلمات سطور بالا از همین حرف اخیر برای افاده معنا، مورد نظر است: کوفتن، کافتن، کاویدن (برای واژگان هم‌ریشه در دیگر زبان‌های جهان ر.ک: آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۴: ۳۹۸)، کشتن، کندن؛ واژه کارد و مشتقات آن در زبان‌های مختلف جهان، نمونه‌ای دیگر از این باب است (ر.ک: همان: ۳۹۷).

فرانسه: *casser, cesser, couper, castrer, caver*

انگلیسی: *cut, cease*

ریشه عربی قصر به معانی بریدن، کوتاه کردن، قطع کردن و... قابل مقایسه است با: ریشه‌های «کسر، قص، قصد» در عربی و نیز: *cease* (انگلیسی) و *cesser* (فرانسه): متوقف کردن، قطع کردن: *casser* (فرانسه): خرد کردن و شکستن که خود از ریشه *quater* (لاتین) آمده است. از همین ریشه اخیر است: *quassare* (لاتین) معادل «قص» و «کسر» در عربی و نیز *caesar* (لاتین) از ریشه *caeder*: قطع کردن و بریدن (برای مقایسه این ریشه‌ها، ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۱۹۰؛ زیدان، ۱۹۸۲: ۴۶؛ معین، ۱۳۷۹: ۲۷۶۸ و ۲۹۷۳؛ Hachette, 2005: 43; Larousse, 1995: 551; Bloch, 1964: 117; Ramon, 1961: 2/21; Manser, 1996: 199).

ریشه‌های عربی بالا مرتبط با افعالی لاتین به نظر می‌رسند که به پسوند *cisus* ختم می‌شوند و عموماً معنای قطع و بریدن را می‌دهند. ریشه مزبور، قابل مشاهده در واژه‌های فراوان از زبان‌های مختلف اروپایی با حفظ مفاهیم مورد اشاره است (برای مشاهده نمونه‌هایی، ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۱۷۶ و ۱۲/۹۲ و ۱۹۲؛ سیوطی، ۱۹۹۸: ۴۶/۱؛ Picoche, 1999: 144; Cottez, 1986: 85; D'Hauterive, 1999: 196; Dauzat, 1964: 147).

ریشه قرآنی «قطع» برگرفته از ریشه‌های قدیمی آرامی و سریانی، در عربی دارای قرابت فراوان با ریشه‌های «قطط، قصب» (کوبیدن، کشتن حشره، آرد کردن گندم و...) «قطم، قطف» (چیدن میوه از درخت)، «قتل» (معادل قصل و هر دو به معنای قطع کردن و مانند آن) و «قسط» (قطع کردن) که خود همچنان برگرفته از ریشه‌های قدیمی در سریانی، آرامی و عبرانی است و قابل مقایسه با *cut* (انگلیسی): قطع کردن، بریدن: *couteau* (فرانسه): چاقو، آلت قطع کردن و بریدن: *coutre* (فرانسه): چاقوی بزرگ، می‌باشد (مقایسه کنید در: معلوف، ۱۹۷۳: ۶۴۲؛ همو، ۲۰۰۱: ۱۱۶۶: 340; Zammit, 2002).

قبل از پرداختن به ذکر نمونه‌های حروف دیگر، می‌توان به این نکته اشاره کرد که توالی و تکرار حروف قرآنی، باب مهمی در زمینه نظام‌هنگ یا ائتلاف لفظ و معنا در قرآن است. در پاره‌ای از آیات و عبارات قرآنی، بسامد حروفی معین و توالی و تکرار آن‌ها قابل توجه است. حضور شدید حرف «ق» در آیات مربوط به واقعه قیامت کاملاً مشهود است:

- ﴿الْقَارِعَةُ * مَا الْقَارِعَةُ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾ (فارعه / ۳-۱)؛
- ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَخَفَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَخَفَّتْ﴾ (انشقاق / ۵-۱)؛
- ﴿اقتربت الساعة وانشق القمر﴾ (قمر / ۱)؛
- ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾ (واقعه / ۲-۱)؛
- ﴿لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ (قیامت / ۳-۱).

در آیات زیر که با فاصله‌ای از پی آیات بالا آمده‌اند، از سختی جان‌کندن و سنگینی گام‌های مرگ می‌گویند: ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ النَّرْقَاةَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يُؤْمِنُ السَّاقُ﴾ (قیامت / ۲۶-۳۰).

تقل آهنگ سخن در آیاتی که نافرمانی و جبهه‌گیری مقابل خدا و رسولش ﷺ را مذمت می‌کنند، شنیدنی است:

- ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر / ۴)؛
 - ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال / ۱۲-۱۳)؛
 - ﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾ (رعد / ۳۴)؛
- و یا این آیات که دارای موضعی خشم‌آگین‌اند: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَبِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾ (مدثر / ۱۸-۲۰)؛

بررسی این موضوع خود در خور تحقیق مستقلی است.

حرف دیگری که در این تحقیق، آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، عبارت از حرف

«ن» است که در تجوید مصطلح، حرفی میان شدت و رخوت محسوب می‌شود. این حرف برای حکایت انواع ندا و سخن و نیز آواهای نرم و نوای طنین و تغنی و ترنم به کار می‌رود. حضور این حرف در همین واژگان اخیر قابل توجه است و نیز در:

ریشه‌های قرآنی: «نَجْو، نَدَى، نَعَق، لَحْن، لَسْن، نَطَق»، در آیاتی همچون:

- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ (توبه / ۷۸)؛

- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (حجرات / ۴)؛

- ﴿وَمِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّبْيِ يَنْعَقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عَمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (بقره / ۱۷۱)؛

- ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسْمَائِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد / ۳۰)؛

- ﴿وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ السِّنَّةَ بِالْكِتَابِ لِحَسْبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُمْ مِنَ الْكِتَابِ﴾ (بقره / ۷۸)؛

- ﴿وَقَالُوا الْحُلُودِ هُمْ لَمْ يَشْهَدُوا عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (فصلت / ۲۱)؛

- ﴿وَإِذْ أَسْرَأْتِنِي إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْحَنِيفُ﴾ (تحريم / ۳)؛ ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَعْلَمَ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمَ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره / ۳۳).
عربی: نَدَب، نَدَه، نَعْر، نَعَج، نَاح، نَبَّح، نَبَأ، نَعَى، نَهَق، نَقَّ، أَنْ، رَنَّ، حَنَّ، عَنَّ، طَنَّ، هَنَّ، نَعَم، رَنَّ و رَنَم.

واژگان مرتبط با مفهوم غنا: که خود هم‌ریشه با واژگانی همچون خواندن، خنیا، chant و مشتقات آن نظیر chanson و chanter (آواز و آواز خواندن) است.

در نام آلات و سازهای مختلف موسیقی، حضور این حرف مشهود است: نی، چنگ، زنگ، سنج، چغانه، تنبور و نیز: Phone, saxophone, ton (tonalité, intonation), son (sonner, sonnerie, sonate), cantata.

و حضور واژگانی که با موضوع زبان و بیان مرتبط‌اند:

واژه سخن در فارسی و langue, tongue در زبان فرانسه و دیگر زبان‌های اروپایی. مؤلف کتاب پژوهشی در تاریخ قرآن کریم نیز محاسبه‌ای از بسامد حروف هجا در قرآن با استفاده از اشاره‌ای از ابن عطیه اندلسی آورده است: «الف، ل، م، ی، و، ن، ر،

ب، ک، ت، ع، ف، ظ، غ، ق، س، د، ذ، ح، ج، ض، خ، ش، ص، ه، ز، ث، ط»
(حجتی، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

بر اساس این احصاء، بیشتر حروف دارای نغمه و طنین آهنگین، در نیمه نخست این احصاء قرار می‌گیرد و این موضوع تا حدی راز آهنگین بودن خود الفاظ و عبارات قرآن را برای ما روشن می‌کند. حرف «ن» در ربع نخست حروف جای دارد و نیز حروفی که دارای رخوت و یا مرتبه بین شدت و قوت هستند و نیز حروفی که به طور کلی از ترکیب خود، نغمات ملایم و لطیف می‌آفرینند، بیشتر در ربع یا نیمه اول حروف فوق قرار دارند، و حروفی نظیر: «ق، ض، ص، و، خ» در نیمه دوم، و حرف بسیار شدت‌دار «ط» در ردیف آخر قرار می‌گیرد. «ن» حرفی است که شاخص و مظهر آهنگ است و کاربرد آن در بسیاری از الفاظی دیده می‌شود که مرتبط با نوا و نغمه و آهنگ و صوت‌اند. حتی هنگامی که آدمی در صدد حکایت یک نغمه موسیقایی و نواختن آن با دهان خود برمی‌آید، صدای «ن» بیشترین چیزی است که شنیده می‌شود. در کتاب *آواشناسی زبان عربی درباره حرف «ن» آمده است:*

مجرای هوا در تلفظ نون تنها «فضای بینی» است و کتاب‌های علم قرانات بحثی ویژه را به نون اختصاص داده‌اند. نون از ویژگی‌هایی برخوردار است که بقیه حروف فاقد آن هستند؛ مانند سرعت اثرپذیری از آواهای مجاور و اینکه بعد از حرف «ل» در میان صامت‌ها، بیشترین شیوع را در زبان عربی دارد (انیس، ۱۳۷۴: ۶۸).

حرف «ل» دارای صفت انحراف است و ادای آن، زبان را به سوی مخارج حروف دیگر می‌کشاند. حضور این حرف در واژگانی که به مقولات زبان و دستگاه تکلم مرتبط‌اند، مشهود است:

نمونه‌های قرآنی: «قول، کلم، لفظ، لسن، لحن، لعب» (مرتبط با لعب و آبی که از دهان می‌ریزد)، «لعن، لغو، لهب، لهث، لظی، لقف، لقم، لمز، لوم، لیی»، در استعمالاتی همچون:

- ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ (نساء / ۶۳)؛
- ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (نساء /

- ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسْمَاءِهِمْ وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد / ۳۰)؛
- ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نحل / ۱۱۶-۱۱۷)؛
- ﴿إِذْ تَلَقَوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ (نور / ۱۵-۱۶)؛
- ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (حجرات / ۱۱)؛ ﴿وَبِئْسَ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لَذْرُؤٌ﴾ (همزه / ۱)؛
- ﴿انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظُلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ﴾ (مرسلات / ۳۰-۳۱)؛
- ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا إِذَا تَلَهَّبَ﴾ (مسد / ۳)؛
- ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْسُنَّةِ هُمْ وَطَعْنَانِي الدِّينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (مائده / ۴۶)؛

عربی: لدغ، لسع، لهج؛

فارسی: لب، لپ، گلو، لاف، لیسیدن؛

فرانسه و زبان‌های اروپایی: لهات، ایپگلوت؛

Langue, parler, hurlerblaze

Logos, Locution, eloquence,

از ریشه clamare (لاتین) مشتقات فراوانی در زبان‌های مختلف اروپایی، همگی مرتبط با مفهوم کلام و سخن پدید آمده که از جمله آن‌ها موارد ذیل تنها در زبان فرانسه است: clamer (فریاد کشیدن، اعلان و اظهار چیزی از طریق فریاد و نیز شکایت کردن)؛ déclamer (دکلمه کردن سخن و شعر و مانند آن و در ذم کسی یا چیزی حرف زدن)؛ réclamer (استدعا کردن، درخواست کردن، اعتراض کردن)؛ proclamer (رسماً اعلام کردن، با صدای بلند اعلام کردن، بی‌گناهی خود را فریاد زدن)؛ acclamer (هلله کشیدن، غریو شادی برآوردن به طور دسته‌جمعی)؛ exclamer (از شدت شادی و شگفتی فریاد کشیدن).

bl: ریشه‌ای سامی به معنای غلغل کردن، صدا برآوردن. babil (فرانسه): پرحرفی؛

babiller (فرانسه): پُرگویی و مهمل‌گویی کردن، قس؛ bumble (انگلیسی): زیربانی

و نامفهوم سخن گفتن. اشتقاقات فوق ناظر به همان داستان‌اند.

بَلْبَلِ الْأَلْسِنَ (عربی): زبان‌ها را در هم آمیخت؛ بَلْبَل (عربی): هزاردستان، پرنده هزارآوا که الحان و نغمه‌ها را به هم می‌آمیزد.

با توجه به توضیحی که درباره نسبت میان حرف «ل» و موضوع «زبان» آمد، تشبیه این آیه و تصویر آن از سگی که با زبان برآمده و آویزان لاله می‌زند را بنگریم: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ﴾ (اعراف/۱۷۶).

و نیز این هرزه‌درایی زبانی فرعون را خطاب به حضرت موسی: ﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (شعراء/۱۹).

حرف «س» که به جهت اشکال و تلفظ‌های مختلفی که در زبان‌های گوناگون دارد، در اینجا با صدای S یاد می‌شود. صدای S و اصوات نزدیک به آن، برای واگویی «صوت» و «صدا» در زبان‌های مختلف جهان است. این حرف در آواشناسی عربی از حروف همس و در آواشناسی از حروف دارای بسامد صوتی بالاست. از آنجا که آوای این حرف، پایه ایجاد صوت است، هم برای حکایت «صوت» و هم برای روایت «سکوت» که نیازمند تولید حداقل صوت است، به کار می‌رود.

واژگانی مانند «صیت، صوت و صدی» در عربی و «سوت» (برای واژگان هم‌ریشه با آن، ر.ک: آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۴: ۳۶۳)، «سرود و صدا» در فارسی نمونه‌هایی از این دست‌اند. واژه‌های مزبور با واژگان فراوان دیگری در زبان‌های دنیا که اغلب با آوای S آغاز می‌شوند، هم‌ریشه‌اند (برای نمونه‌ها، ر.ک: همان: ۳۵۷).

زمانی که قرآن از هراس و هشدار و زنهاری نهانی سخن می‌گوید (مانند سوره ناس) و آن زمانی که از «صرصر» توفنده و «صیحه» کشنده می‌گوید، آوای S است که شنیده می‌شود. البته حرف «س» بیشتر ناظر به سکوت و حرف «ص» ناظر به صدا و بانگ بلند است. قریب به آوای S، آوای Z است که در حکایت و بازآفرینی صدا حائز نقش است و درباره آن در سطور آتی آمده است.

کلمات سخته و سنگینی همچون «صرصر، صاعقة، صیحه، صاخة، یصطرخون»، همه در سیاق آیات مربوط به عذاب و عقاب الهی و بطش و سطوت او در دنیا و آخرت آمده‌اند. آیات ۱۶ و ۱۷ سوره فصلت در میان دو آیه قبل و بعد آن را مدّ توجه

قرار دهید و آواهای s و z را در آن‌ها بشنوید: ﴿فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مَنَا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾ *فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ مَحْسُوتٍ لِنَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخُزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ* وَأَمَّا مُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ* وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (فصلت/ ۱۵-۱۸).

یا آیات ۱۹ و ۲۰ سوره قمر در میان دو آیه دیگر: ﴿كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذِيرِي إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ مَحْسُوتٍ مُّسْتَمِرًّا* تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ مُّخْلٍ مُّنْقَعِرٍ* فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنَذِيرِي﴾ (قمر/ ۱۸-۲۱).

یا آیات سوره ناس: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* مَلِكِ النَّاسِ* إِلَهِ النَّاسِ* مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ* الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ* مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ (ناس/ ۶-۱).

آمد و شد ستارگان در سکوت شب و رخت بریستن شب و بردمیدن و نفس کشیدن صبح، وصف دو طرفه‌ای است که آن را می‌توان در این آیات شنید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَّاسِ* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ* وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ* وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ (تکویر/ ۱۵-۱۸).

حرف «ص» همچنان حرفی دارای اطباق و استعلا و دارای آوایی توپر است و از صلابت و ستواری فزون‌تری برخوردار می‌باشد.

ثعالبی در *فقه اللغة* به این موضوع توجه کرده و به بیان واژگان مختلفی پرداخته است که برای حکایت اصوات گوناگون به کار رفته‌اند و وجود حرف «ص» در آن‌ها شاخص و قابل توجه است. وی می‌گوید:

«صباح»، مطلق صوت اشیاء در هنگامی است که آن صوت شدت می‌گیرد.
«صراخ» و «صرخه»، عبارت از صیحه شدید در زمان فزع و وقوع مصیبت است و قریب بدان، واژه «صلقه» می‌باشد. همچنین «صحب» عبارت از صوتی شدید است که در زمان مخاصمه به کار برده می‌شود. «صدید» عبارت از صوت شدید است، چنان که در سوره زخرف آمده است: ﴿وَمَا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ﴾ (زخرف/ ۵۷) «بی‌تا: ۲۰۳-۲۰۴».

«صیهل» حکایت شیئه اسب، و «صریر» آهنگ در، هنگام باز و بسته شدن آن است (همان: ۲۱۳؛ نجاریان، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

مصطفی محمود درباره لفظ «الصَّاحَّة» در آیه ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ﴾ (عبس/ ۳۳)

می نویسد:

«تو گویی که این کلمه می خواهد پرده صماخ سامعه را سوراخ کند!» (بی تا: ۱۸).

سخت‌ترین و دردناک‌ترین فریاد آدمی با فعل صرخ و مشتقات آن حکایت می شود. ترکیب «ص» و «ط» را در این آیه برای واگویی صیحه و صرخه دوزخیان بشنوید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ* وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ التَّنْذِيرُ فذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ (فاطر/ ۳۶-۳۷).

زنگی که از ترکیب حروف «ص» و «ط» پدید آمده، بسیار غلیظ است و به خوبی غلظت فریادهای مختلط و نعره‌های برآمده از حنجره‌های آکنده از فریادهای خشن از هر سوی جهنم را برای شنونده می نمایاند (کاکل عزیز، ۲۰۰۹: ۱۱۹).

قرآن کریم صدای فریاد خوشحالی و متعاقب آن، کشیده زدن به صورت را چنین حکایت می کند: ﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرََّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ (ذاریات/ ۲۹).

ریشه «صَرَّ» در این آیه، پایه اسم و فعل رباعی «صَرَّصَر» و فعل «صَكَّ» همان صدای «چک» در زبان فارسی است. همچنان که فعل «اصطكَّ» (اصطکاک) در عربی معادل چک‌چک شمشیرها و زدو خورد جنگجویان با آن ساخته شده است.

صلابت خاصی که در حرف «ص» وجود دارد، آن را با مفاهیم سخته و سترگ و نیز فاخر و فخیم پیوسته است؛ از صبر، صوم، صدق و صلاة گرفته تا اصالت، صحت، صولت و صلابت. حتی برای بیان مفاهیم صعب و سخته از واژگانی چون صلد و صخر بهره گرفته می شود. صبر، مفهومی متعالی و ممدوح در قرآن کریم است؛ قرآن در مواردی به جای امر «اصبر» از امر «اصطبر» بهره گرفته است. چنین حالتی بر صلابت آوای سخن افزوده و تطابق واژه با آهنگ آیه را تکمیل کرده است:

- ﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ (مریم/ ۶۵)؛

- ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُ رِزْقًا حُنُوزًا نَزَقْنَاكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ (طه/ ۱۳۲)؛

- ﴿إِنَّا مُرْسَلُونَ بِالتَّائِقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَنْتَبِهُم بِاصْطَبِرٍ﴾ (قمر/ ۲۷).

سیوطی به نقل از البرهان، فضایی را که طنین حرف «ص» در سوره ص سایه افکنده، مورد اشاره قرار می‌دهد و از ارتباط همان یک حرف نخستین با مقوله‌های خصومت کفار عهد پیامبر ﷺ، «اختصام خصمین» نزد داود، «تخاصم أهل النار»، «اختصام ملاً اعلی» و «تخاصم» ابلیس درباره آدم و سپس ذریه او می‌گوید؛ چنان که همو سوره اعراف را که با «المص» آغاز شده، ترکیبی از سوره‌های بقره (سوره الم) و قصص مذکور در آن می‌شمرد (سیوطی، ۱۴۱۵: ۲/۲۴۴).

این حالت در خصوص سوره فصلت نیز دیده می‌شود. هنگام ترکیب سوره‌ای که با «الم» شروع شده -مانند سوره بقره و آل عمران- با سوره ص، سوره اعراف به دست می‌آید که با «المص» آغاز می‌شود؛ گویی این سوره، سوره‌ای سنگین است، چنان که در آغاز سخنش می‌گوید: این سوره بر تو سنگین نباشد و حرجی در سینه‌ات پدید نیاورد: ﴿المص * كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (ص / ۲-۱).

چنان که اشاره شد، قریب به آوای s، آوای z است. فرکانس z بیش از s است؛ از همین رو صدای s برای آواهای همسی و صدای z برای آواهای جهری به کار می‌رود.

عربی: هَزٌّ، أَزٌّ، جَزَعٌ، فَزَعٌ؛

فرانسه، آلمانی و انگلیسی: برای بیان واژگان مبهم، مزاحم و اضافی از واژگان noise و buzz استفاده می‌کنند.

تحلیل صوتی صدایی که نهنگ‌ها برای علامت دادن به هم در دل اقیانوس دارند، بانگ آن‌ها را قریب به صدای نشان z می‌دهد. حال این آیه را که از گرفتار شدن حضرت یونس در دل نهنگ سخن می‌گوید، بشنویم: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاطِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء / ۸۷).^۱

حرف «ر» به سبب صفت «تکریر»ی که دارد، دلالت خوبی بر مفهوم حرکت دارد. مثال‌های زیر اثر آوایی این حرف را انعکاس می‌دهند:

عربی: رَاحٌ، رَاعٌ، رَاعٌ، رَاجٌ، رَادٌ، رَبَطٌ، كَرٌّ، قَرٌّ، دَرٌّ، خَرٌّ، شَرٌّ، نَفَرٌ، حَفَرٌ، خَفَرٌ، رَجَعٌ، رَسَمٌ، رَدِفٌ، رَسَلٌ، رَسَبٌ، رَشَدٌ، رَعَشٌ، رَعَدٌ، رَجَّجٌ، رَجَمٌ، رَدَّجٌ، رَدِفٌ، رَدَّجٌ، رَدَى، رَشَحٌ،

۱. نگارنده این نکته را از سخنان زنده‌یاد محمدعلی فولادوند گرفته است.

رَشَق، رَفَأ، رَفَق، رَفَع، رَقَص، رَقَل، رَقَى، رَكِب، رَكَس، رَكَض، رَمَح، رَهَج، رَهَد، رَهَز؛

فارسی: زَفْتَن، زُفْتَن، رُسْتَن، رُسْتَن، رِبُودَن، رَسِيدَن؛

فرانسه: marche, roue, route, rue, ruisseau, rythme, riper.

اثر صفت «تکریر» حرف «ر» در زبان‌های اروپایی مانند فرانسه و انگلیسی، در آمدن پیشوند re بر سر بسیاری از افعال مشاهده می‌شود. این پیشوند تکرار افعال مورد نظر را می‌رساند؛ برای مثال، faire انجام دادن و refaire دوباره انجام دادن کاری است؛ tirer به معنای کشیدن و retirer دوباره کشیده است؛ make ساختن و remake دوباره ساختن است. باری، در زبان فرانسه و دیگر زبان‌های اروپایی با افزودن این فعل بر سر صدها فعل دیگر، صدها و هزاران فعل می‌توان ساخت. با مراجعه به فرهنگ‌های دیگر زبان‌های اروپایی می‌توان اشتقاقیات این ریشه را در آن‌ها نیز به صورتی گسترده‌تر از آنچه که در اینجا آمده است، تعقیب و بررسی کرد.

سیوطی وجود حرف «ر» را در آغاز سوره یونس مورد توجه قرار می‌دهد و فزونی این حرف را بر «الم» در آغاز سوره رعد و آغاز آن را با «الم» مورد توجه قرار می‌دهد و آن را در تناسب با مباحثی که این سوره به آن‌ها پرداخته است، نظیر رفع سماوات و ذکر برق و رعد قرار می‌دهد (سیوطی، ۱۴۱۵: ۲/۲۴۴). در قرآن کریم، کلمه «رعد» تنها دو بار، یکی در سوره بقره (الم) و دیگری در این سیاق از سوره رعد (الم)، همراه با یژواک‌های پایایی حرکت به کار رفته است: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُرْسِلُ الرِّيحَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِنْ ثَمَرِ السَّحَابِ الثَّقَالَاتِ وَيَسْفِطُ الرِّيحَ الْجُمُودَ وَالْمَلَأَكُمْ مِنْ خَيْفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحِقَابِ﴾ (رعد/۱۲-۱۳).

بررسی تطبیقی چند واژه و عبارت دیگر

بخش پایانی مقاله را بررسی تطبیقی چند نمونه دیگر قرار می‌دهیم. به گفته ابن جنی، «خضم و قضم» دو فعل‌اند که اولی درباره خوردن خوراکی تازه و دومی برای خوراک خشک به کار می‌رود و دلیل آن رخاوت «خ» و تناسب آن با ماکول تازه و نیز صلابت «ق» و تناسب آن با مفهوم خشکی است.

وی همچنین به دو فعل «نضح و نضح» به ترتیب در مورد جوشش خفیف و

جوشش شدید آب از زمین با توجه به تفاوت میزان غلظت دو حرف حلقی «ح و خ» اشاره می‌کند.

مثال دیگر وی، دو فعل «قَدَّ و قَطَّ» می‌باشد که به ترتیب دربارهٔ برش از طول و عرض است که «ط» به جهت سرعت بیشتر در ادا، قطع عرضی چیزی، و «د» قطع طولی شیء را بیان می‌کنند. سیوطی افعال «خَنَّ، عَنَّ، أَنْ، رَنَّ» را برای حکایت اصوات متقارب و تا حدی متفاوت از *جمهرة اللغة* نقل می‌کند. همو امثله‌ای را از ابن سکیت دربارهٔ دو فعل «قَبَصَّ و قَبَصَّ» و نیز از ابی عمرو در مورد دو فعل «صاغ و ساغ» می‌آورد. سپس به اختلافات ظریفی که از این تفاوت‌های لطیف حاصل می‌آید، اشاره می‌کند (سیوطی، ۱۹۹۸: ۵۱/۱؛ نیز ر.ک: انیس، ۱۹۸۰: ۶۶).

زیدان برای تحلیل و تعلیل تناسب مورد اشاره، حالاتی را مورد توجه قرار می‌دهد که اندام‌های تکلم هنگام ادای این واژه‌ها می‌گیرند (نیز ر.ک: Encyclopédie française, outillage mental, pensée, langage, 1937: 1.32-1; Bouton, 1986: 64 و تغییر لفظ به تناسب تغییر معنا را در واقع بازتابی طبیعی از شکل آن اندام‌ها هنگام بیان حروف و فرعی از همان علت مذکور می‌شمارد (زیدان، ۱۹۸۲: ۶۵).

جدا از استعمالات عربی فعل «جَارَ»، واژهٔ جار در زبان ترکی و سپس فارسی، برای ندا و بانگ بلند است. جار زدن فعلی است که در فارسی به کار می‌رود و کلمهٔ جار نیز اغلب با جنجال همراه می‌شود تا مثلث «جیم»‌ها، زنگ مخصوص را در گوش مستمع تقریر و تثبیت کند (برای دیدن نمونه‌های این استعمالات و دلالت‌ها، ر.ک: رازی، ۱۳۷۹: ۳۹؛ معلوف، ۱۹۷۳: ۱۷۷؛ معین، ۱۳۷۹: ۱۲۰۳ و ۱۲۷۴؛ مصطفوی، بی‌تا: ۴۱/۲).

چنان که در زبان فارسی از فعل جار زدن و نیز نام‌آوای عامیانهٔ «جَرَجِر» - برای حکایت صدای باران در برخی تصنیف‌های کودکان - استفاده می‌شود و باز فعل‌های رباعی «جَلَجَل و جَرَجِر» در عربی از همان ریشهٔ آوایی ساخته شده یا با آن مرتبط‌اند (زیدان، ۱۹۸۲: ۶۵). قرآن کریم نیز فعل «جَارَ» را برای حکایت مویه و ناله به کار برده است: «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذْ هُمْ يُجَارُونَ * لَا يُجَارُونَ الْيَوْمَ إِنَّا كُنَّا مُتَنْصِرُونَ» (مؤمنون/ ۶۴-۶۵).

فعل «جَارَ» برای تضرع انسان نیز به کار رفته است: «جَارَ الرَّجُلُ إِلَى اللَّهِ» (به سوی

خدا تضرع کرد). اما هنگامی که بازتاب دادن صدایی بم و ضخیم در کار باشد، ریشه «جَار» جای خود را به ریشه «خَوْر» می‌دهد: ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَّهُ خَوَازِقًا وَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ قَسِيًّا﴾ (طه / ۸۸).

و اگر سخن از بازتاب صدایی ضخیم و متناوب باشد، از نام آوای «خُرْخُر» استفاده می‌شود، اما اگر همین صدا به سوی پایین گراید، نام خود را به «خِرْخِر» خواهد داد. در این زمینه و با رعایت همین جناس آهنگین و معنایی می‌توان نمونه‌هایی از زبان‌های دیگر یافت. واژگانی همچون «هرا، هراس، هوار، هُرّی، هُرْهَر(ی)، هارهار، هورلا» نمونه‌هایی از این باب‌اند. هراس معادل ترس است و مفهوم آن روشن است؛ «هُرّا» صدای رعب‌آور غرّش شیر است که در عربی در قالب فعل رباعی «هَرهَر» آمده است و این فعل اصوات رعب‌آور دیگری را نیز تداعی می‌کند (ر.ک: ناصیف، ۲۰۰۶: ۲۵، ۷۰ و ۷۹)؛ چنان که «هَرهَره» صدای ریزش آب (همان: ۲۴۰) و «هوار» صدای ریزش آوار را می‌رساند (معین، ۱۳۷۹: ۵۲۱۶) و نیز فریادی که از سر درد و تلخی برمی‌آید (داد و هوار). اگر این «هوار» شدت بیابد، به صوت «هُرّی» متمایل می‌شود که خود ریزشی توأم با ترس و هراس را تداعی می‌کند: «دلم هُرّی ریخت پایین».

قریب به این واژه‌ها، واژه hurla است که برای بیان هول و هراس به کار می‌رود و فعل hurler در زبان فرانسه که برای فریاد کشیدن، زوزه کشیدن و تولید بانگ بلند و رعب‌آور ساخته شده است.

در کلام خداوند با همین حروف، مفهوم ریختنی هراس‌انگیز بیان شده است. ذات خداوندی این پرسش را پیش رو می‌نهد که آیا بنا و بنیانی که بر روی تقوا و رضوان الهی استوار شده بهتر است یا بنایی که بر لبه پرتگاه سستی برپا شده و به یک‌باره در آتش جهنم آوار و هوار می‌شود. نقش آفرینی واژه‌های «هار و نار» و تتابع حروف «ر، ف، ه» را در تولید صدای ریزشی سخت بنگرید:

- ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ﴾ (توبه / ۱۰۹)؛

- ﴿أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ﴾ (توبه / ۱۰۹)؛

- ﴿عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ (توبه / ۱۰۹)؛

- ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه / ۱۰۹).

ترکیب خاص و چینش و ترکیب حروف این واژگان با معنایی که از آن سخن می‌رود، تطابق دارد؛ «ه» از فضای خالی حلق و از پایین‌ترین قسمت آن که «اقصى الحلق» خوانده می‌شود، برمی‌خیزد و «ر» نیز صفت تکریر دارد و این دو با هم، صدای ریزشی دنباله‌دار، پر سروصدا و هول و هراس ناشی از آن ریزش هراس‌انگیز را انعکاس می‌دهند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

این نکته بدیهی را همه می‌دانیم که زبان متشکل از کلمات و کلمات نیز مرکب از حروفی است که هر یک از مخارج خود خارج و شنیده می‌شود. این مخارج بسته به نسبت و نحوه تعامل اعضای مختلف تکلم با یکدیگر پدید می‌آید و اصوات متمایزی از آن‌ها اعم از صدای پدیدار و شنیده می‌شود. این اصوات، گاهی نرم و لطیف و سایشی و گاهی خشن و انفجاری‌اند. گاهی طنین و نغمه دارند و گاهی نیز کشش و استطاله و انحراف در آن‌ها شنیده می‌شود. در میان حالات و کیفیات این اصوات پدیدآمده و نیز معانی آن‌ها، روابط پیدا و پنهانی وجود دارد و در بسیاری از اوقات با بررسی و سنجش آن‌ها می‌توان این ارتباط را رؤیت کرد.

این موضوعی است که بسیاری از دانشمندان ایرانی و عرب، مسلمان و غیر مسلمان، قدیم و جدید به آن تصریح کرده‌اند؛ از خلیل و سیویه و ابن جنی گرفته تا بوعلی سینا، سیوطی و میرداماد؛ از ابراهیم انیس و صبحی صالح تا سنت‌گرایان اروپایی زبان‌شناسان جدید. برای مثال هنگامی که ما به ترتیب از حروف انسدادی یا حروف انقباضی - که خود به چند گروه: حروف سایشی، حروف روان، حروف غنه یا خیشومی، تقسیم می‌شوند - سخن می‌گوییم، با بررسی‌های مکرر می‌توانیم در بسیاری از موارد، نسبت و تناسب میان این حروف و معانی برآمده از آن‌ها بیابیم. این موضوع اختصاصی به قرآن ندارد، بلکه نکته مهم این است که با مقایسه میان کاربرد این حروف در زبان‌های مختلف دنیا، می‌توان به تشابهات متعددی میان آن‌ها دست یافت. اما بررسی چنین موضوعی در مورد قرآن از چندین جنبه مهم حائز اهمیت است. یکی آنکه قرآن کلام خدا و کتاب «عربی مبین» است و تدبر در تمام وجوه و ابعاد وجود آن، حائز اهمیت و مفید فایده

است. دیگر آنکه قرآن کریم کتاب دینی است که خود را مبتنی بر فطرت انسان‌ها می‌داند و تبیین اشتراکات و «جهانی‌ها»ی زبان آن برای مخاطبان زبان‌ها و زمان‌های گوناگون حائز اهمیت است و دیدیم که در طول زمان، این موضوع و این تناسبات حرف و معنا و اشتراکات لغوی در طول تاریخ و عرض جغرافیا از اهمیت خود نیفتاده است. وجه دیگر اهمیت، از حیث آموزش زبان قرآن است؛ اگر این موضوع از وهله نخست و به درستی به قرآن آموز تعلیم داده شود، راه آموزش را برای وی بیشتر خواهد گشود و کشف این تناسبات، آن آموزش را در مذاق وی شیرین‌تر خواهد ساخت.

سخن از «فیزیک زبان قرآن»، از جمله مباحث نسبتاً جدید در حوزه مطالعات زبان قرآن و مقدمه‌ای برای مباحث وسیع‌تر درباره فیزیولوژی این زبان و بازخوانی و واکاوی جنبه‌های فطری زبان قرآن از این منظر است. ما مسلمانان به پردازش صحیح و جامع این مباحث در دنیای امروز نیازمندیم. نحوه ادای حروف و کلمات و جملات قرآن، حالت اعضای دستگاه تکلم هنگام ادای آن‌ها، و نیز میزان انرژی آزادشده برای تلفظ آن‌ها، همگی با استفاده از نرم‌افزارهایی مخصوص، قابل سنجش و تحلیل خواهند بود و از این سنجش و تحلیل در زمینه‌های مختلف مربوط به آموزش زبان قرآن و خطاب فطری و جهانی می‌توان بهره برد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌شناسی

۱. ابن القفطی، علی، *تاریخ الحكماء*، به کوشش بهمن دارایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش.
۲. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، *الصحاحی فی فقه اللغة العربیة و مسائلها و سنن العرب فی کلامها*، تحقیق احمد حسن بسج، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. انیس، ابراهیم، *آواشناسی زبان عربی*، ترجمه ابوالفضل علامی، صفر سفیدرو، قم، اسوه، ۱۳۷۴ ش.
۵. همو، *دلالة الالفاظ*، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه، ۱۹۸۰ م.
۶. آخته، ابوالقاسم، *جشن‌ها و آیین‌های شادمانی در ایران از دوران باستان تا امروز*، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱ ش.
۷. آریان‌پور کاشانی، منوچهر، *فرهنگ ریشه‌های هند و اروپایی در زبان فارسی*، اصفهان، جهاد دانشگاهی دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴ ش.
۸. ثعالبی، ابومنصور اسماعیل النیسابوری، *فقه اللغة و سرائر العربیه*، قم، اسماعیلیان، بی‌تا.
۹. حجتی، سیدمحمدباقر، *پژوهشی در تاریخ قرآن کریم*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۱۰. خوش‌منش، ابوالفضل، *پژوهشی در ظرفیت‌های فرهنگی و هنری زبان قرآن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
۱۱. همو، «جستارهایی در زمینه نظام‌های قرآن کریم»، سه مقاله به ترتیب در: *بینات*، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۷۷ ش؛ شماره ۲۵، بهار ۱۳۷۹ ش؛ شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۱ ش.
۱۲. همو، «نغمه‌های دینی به مثابه حامی هنرهای آوایی»، *فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات فرهنگ - ارتباطات*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، شماره ۵۵، پاییز ۱۳۹۲ ش.
۱۳. دورینگ، ژان، *موسیقی و عرفان؛ سنت اهل حق*، ترجمه سودابه فضائلی، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۸۷ ش.
۱۴. ذوالنور، رحیم، *رفتارشناسی زبان*، تهران، زوار، ۱۳۷۳ ش.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین، *ارسطو و فن شعر*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش.
۱۶. زیدان، جرجی، *الفلسفه اللغویة و الالفاظ العربیه*، بیروت، دار الحدائث، ۱۹۸۲ م.
۱۷. ستوده‌نیا، محمدرضا، *بررسی تطبیقی میان تجوید و آواشناسی*، تهران، رایزن، ۱۳۷۷ ش.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۹. همو، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، تحقیق فؤاد علی منصور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م.
۲۰. طالقانی، سیدمحمود، *پرتوی از قرآن*، تهران، انتشار، ۱۳۶۲ ش.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۲۲. فرید عبدالله، محمد، *الصوت اللغوی و دلالاته فی القرآن الکریم*، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۲۰۰۸ م.
۲۳. قدوری حمد، غانم، *الدراسات الصوتیة عند علماء التجوید*، بغداد، الخلود، ۱۴۰۶ ق.
۲۴. کاکل عزیز، کولیزار، *دلالات اصوات اللین فی اللغة العربیة*، عمان، دار دجله، ۲۰۰۹ م.
۲۵. کامری، برنارد و دیگران، *زبان‌های دنیا - چهار مقاله در زبان‌شناسی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران، سعادت، ۱۳۸۴ ش.
۲۶. *گات‌ها: سرودهای مینوی زرتشت*، گزارش حسین وحیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
۲۷. محمود، مصطفی، *القرآن، محاولة لفهم عصری*، قاهره، دار المعارف، بی‌تا.
۲۸. معلوف، لوییس، *المنجد فی اللغة العربیة المعاصره*، بیروت، دار المشرق، ۲۰۰۱ م.

۲۹. همو، المنجد في اللغة والاعلام، بيروت، دار المشرق، ۱۹۷۳ م.
۳۰. معين، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش.
۳۱. المنصور، محمد، ابوالاسود الدؤلی فی المیزان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۳۲. منظمة الامم المتحدة للتربية و العلوم و الثقافة (یونسکو)، تقدم اللسانيات فی الاقطار العربية، وقائع ندوة جهوية، ابریل ۱۹۸۷، الرباط، ۱۹۹۱ م.
۳۳. ناصيف، جرجس، معجم الاصوات - معجم فی اسماء الاصوات وتنوعها ومصادرها، بيروت، ناشرون، ۲۰۰۶ م.
۳۴. نجاریان، ماجد، «دلالة صوتية فی القرآن الکریم»، اهل البيت، نجف، شماره ۴، ۱۳۸۵ ش.
۳۵. وحیدیان کامکار، تقی، بررسی منشأ وزن شعر فارسی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ ش.
36. Bloch, Oscar, *Dictionnaire étymologique de la langue française*, Paris, Presse universitaire de France, 1964.
37. Bouton, P., *Discours physique du langage*, Paris, Didier, 1986.
38. Cottez, Henri, *Dictionnaire des structures du vocabulaire savant*, Paris, Robert, 1986.
39. Dauzat, *Grand dictionnaire étymologique et historique du français*, Paris, Larousse, 2006.
40. Delas, Daniel et Danielle-Delas Demon, *Dictionnaire analogique du Français*, Paris, Hachette-Chou, 1981.
41. D'Hauterive, R. Grandsaigne, *Dictionnaire d'ancien français, moyen age et renaissance*, Paris, Larousse, 1947.
42. *Encyclopédie française, outillage mental, pensée, langage*, Paris, 1937.
43. Hachette, *Dictionnaire encyclopédique illustré*, Paris, 2000.
44. Ladefoged, Peter, *A course in phonetics*, Harcourt Jovanovich Publishers, 1982.
45. Larousse, Pierre, *Le petit larousse illustré, dictionnaire encyclopédique*, Paris, 1995.
46. Manser, Martin H., *The Wordsworth dictionary of eponyms*, Wordsworth Reference, Clerkenwell Workshops, 1996.
47. Onions, C. T., *The oxford dictionary of English etymology*, Oxford, 1983.
48. Picoche, Jacqueline, *Nouveau dictionnaire étymologique de la langue Française*, Paris, Robert, 1999.
49. Ramon Garcia Pelayo Y Gross, *Dictionnaire français-espagnole espagnole-français*, Paris, Larousse, 1961.
50. Zammit, R. Martin, *A Comparative lexical study of quranic arabic*, Leiden, Brill, 2002.